

شهید صادق، فرزند معنوی صدیقه طاهره (س)



سعید طاوسی مسرور

عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبائی

امسال ایام فاطمیه و دهه فجر، با یک نام گره خورده بود؛ چنانکه خودش دوست داشت سرباز ولایت قاسم سلیمانی. شگفت آن که مؤسس لشکر ۴۱ نازاله کرمان، ۱۴۴۱ سال پس از هجرت و در چهل و یکمین سال جمهوری اسلامی به شهادت رسید. حاج قاسم از ارادتمندان بانوی دو عالم حضرت صدیقه طاهره (س) و از دلسوختگان ایام فاطمیه بود. او را باید فرزند معنوی حضرت زهرا (س) دانست، زیرا از ولی نعمت ما ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء چنین مضمونی روایت شده است که به حسن و شاء فرمود: «آنان که نسبت خونی با ما دارند و از ما پیروی نمی کنند، از ما نیستند و تو اگر از ما پیروی کنی، فرزند ما خواهی بود.» در کتاب شریف کافی با اسناد صحیح از امام موسی کاظم (ع) روایت شده است که فرمود: «آن فاطمه صدیقه شهیده!» اگر دقت کنیم بنابر این روایت شریف، شهادت حاصل صدق است چنانکه در این آیه کریمه هم آمده است: «مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (احزاب/۲۳)». نقل است که وقتی خبر شهادت قیس بن مسهر صیداوی به امام حسین (ع) رسید، آن حضرت این آیه را بر زبان جاری کرد و نیز در شهادت مسلم بن عوسجه در روز عاشورا. حاج قاسم نیز به درستی می گفت: «تا شهید نباشی شهید نخواهی شد!» خودش هم سال ها شهیدی زنده بود که سرانجام مسیرش رسیدن به دو مشهد بود: مشهد اول، اسم مکان است و فرودگاه بغداد و مشهد دوم، اسم زمان و عبارت است از ۸۰ دقیقه بعد از نیمه شب جمعه سیزدهم دی ماه ۱۳۹۸. سرانجامی که بارها از خدا خواسته و گفته بود برایش بخواهند؛ گوایش باد!

صدق محدود در راستگویی نیست؛ صادق کسی است که حق و حقیقت در سراسر وجودش تجلی کند. شهیدان صادقند؛ چون با قیمت جان بر سر عهد الهی خود ماندند پس عاقبت شان نیز «مقعد صدق» است؛ نزد «ملیک مقتدر (قمر/۵۵)» و این «صادقین» هستند که صدق شان به حال شان سودمند است و به «الفوز العظیم» می رسند و خدا از آنان راضی است و آنان نیز از خدا راضی اند: «رضی الله عنهم ورضوا عنه (مائده/۱۱۹)» و این شباهتی دیگر است در آنان با حضرت صدیقه کبری (س)؛ زیرا او راضیه مرضیه است، چنانکه شیخ صدوق با اسنادش از حضرت عبدالعظیم حسنی (ع) با دو واسطه از ششمین امام (ع) که صادق علی الاطلاق است، روایت کرده که فرمود: «فاطمه نزد خدا ۹ اسم دارد: فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیه، راضیه، مرضیه، محدثه و زهرا.» فاطمه زهرا (س) طاهره زکیه است و حاج قاسم نیز پاک بود چنانکه ساعتی قبل از شهادتش نوشته: «خدا یا مرا پاکیزه بپذیر» و خدایش هم دعایش را اجابت کرده است.

حاج قاسم شهید صادق است و صادق بودن علائمی دارد. در این نوشته کوتاه به دو علامت اشاره می شود؛ اول جهاد در راه خدا که خدا بندگان را می آزماید تا مجاهد صابر از دیگران شناخته شود: «وَلْتَبْلُوْكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِيْنَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِيْنَ (محمد/۳۱)» و مجاهدان را بر نشستگان بسیار برتری می دهد: «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِيْنَ عَلَى الْقَاعِدِيْنَ أَجْرًا عَظِيمًا (نساء/۹۵)» و حاج قاسم آیت جهاد است در روزگار ما. ویژگی دیگر موقعیت شناسی و عمل به تکلیف الهی است؛ یعنی همان چیزی که در بیان رهبر معزز انقلاب، موجب ارزش و عظمت حضرت زینب کبری (س) شده است (۱۳۷۰/۸/۲۲). حاج قاسم فرمانده مدافعان حریم زینب (س) بود و این درس را از دختر علی (ع) خوب آموخته بود و البته که زینب (س) شاگرد زهرا (س) است و از این رو او را صدیقه صغری گفته اند. شاید سر آمیخته شدن نام و یاد با مجالس فاطمیه امسال، همین ارادتش و خدمتش به آستان حضرت زینب (س) باشد! حاج قاسم هر جا تکلیفش بود، حضور داشت؛ از تهران تا البوکمال و دمشق و سرانجام با همرزمانش در فرودگاه بغداد. همانجا که تکه ای از دل ما از همان ۸۰ دقیقه بعد از نیمه شب آنجا جا مانده است.

کلام آخر اینکه قاسم هنوز زنده است؛ ما را گواه قرآن: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ أَفَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ / يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (آل عمران/۱۷۱-۱۶۹)

نسل تمدن ساز و مرگ های موثرتر از حیات

شهادت حاج قاسم و مطالعات تمدن



حبیب الله بابایی

عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

رخدادی که در کمتر از ۲۴ ساعت پس از شهادت سردار سلیمانی در جامعه ایران و در درون مردم اتفاق افتاد، یک احساس ذلت نفس مقابل شهید سلیمانی بود. همه کمابیش در برابر چنین شخصیتی احساس کوچکی کردند و همزمان با ذلت در نفس - که در روایات و ادعیه آمده «فی نفسی فذللتی فی اعین الناس فعظمنی» - عظمتی نیز بین مردم به وجود آمد که به عنوان نمونه در مراسم تشییع شاهدش بودیم.

ثمره عرفانی و اخلاقی و آن تحول نفسی که از ناحیه شهادت سردار سلیمانی پیدا شد امری قابل اعتنا و توجه است، اینکه چطور با یک شهادت و با یک خون ریخته، در جامعه عملا تحولی عمیق و معنوی ایجاد می شود. آنچه در این رخداد ظاهر شد، کاملاً مربوط است به مباحثی که در بحث های تمدنی، افراد و نظریه پردازان نوعاً از آن با عنوان نسل تمدن ساز یاد می کنند که در «تاریخ تمدن» و در «جامعه شناسی تمدن» مورد بحث است مثل بحثی که آقای فتح الله گولن در ترکیه در مورد نسل تمدنی، نسل طلایی را مطرح می کند یا بحثی که مرحوم آیت الله آصفی راجع به نسل صالح یک انسان صالح طرح می کنند یا بحثی که مارشال هادسن در باب شخصیت های کاریزما در اسلام و خاصیت ها و کارکردهای شخصیت های کاریزما مطرح می کند.

ما براساس نظریه های موجود یا جدید، راجع به تمدن اسلامی، در این مباحث تامل می کنیم. ما به دنبال انسان تراز تمدنی می گردیم و منظور ما از انسان تراز، انسانی است چند فرهنگی، چند زبانی و چند بعدی؛ انسانی که می تواند با چند مذهب و گاه چند دین و گاه در مقیاس جهانی، خطاب و گفتمان خودش را ارائه کند. باید دید این انسان تراز تمدنی در ادبیات قرآنی با چه بیانی آمده است. کدام تعبیر را می توانیم جایگزین این انسان تراز کنیم. مثلاً آنجایی که «لقوی امین» آمده، آیا این قوی و امین بودن، این انسان تراز را نشان می دهد یا آنجا که به حضرت ابراهیم «امام» اطلاق می شود و فرد در مقیاس امت ظاهر می شود.

غربی ها نوشته اند که این انسان تراز تمدنی بیش از آنکه بر حیاتش تأکید شود، بر مرگش تأکید می شود و می گویند اساساً برخی از مرگ ها بیش از حیات، تأثیر تمدنی دارد و مهم تر از مرگ، نحوه مرگ است. ما نیز در ادبیات مان «انسان تراز» و «مرگ انسان تراز» و خونی که از انسان تراز بر زمین ریخته می شود را در قالب های «ثارالله» و «خون خدا» اصطلاح کرده ایم. نه ژیرار در کتاب خشونت و امر مقدس (Violence and the Sacred) تئوری انسان قربانی را پیش می کشد و می گوید اساساً چگونه ما انسان ها با قربانی های پاک و با قربانی های مظلوم به انسجام می رسیم. ژیرار ورود الهیاتی می کند و ما نیز در منابع دینی به این بحث ورود الهیاتی می کنیم ولی کار جامعه شناختی و کار تاریخی ژیرار هم قابل توجه است. بحث دوگانه قربانی و قهرمانی قابل تامل و قابل توجه به نظر می رسد و همین طور انسان های تراز واقعی را باید از انسان های تراز جعلی و مجازی تفکیک کنیم و ببینیم سلبریتی هایی که امروزه اثرگذاری هایی دارند، چه میزان می توانند قلمرو اثرگذاری خودشان را درست و بسامان کنند.

قربانی شدن یا مظلومیت چگونه می تواند قهرمانی یا حماسه بسازد؟ این پارادوکس قربانی - قهرمان را به شکل دیگری هم می توان مطرح کرد، به این بیان: «شهادت که امری عدمی است انسان چگونه می تواند عزتی بسازد که امری وجودی و ماندگار به حساب آید؟»

اشاره به دو نفس یا دو من - که شهید مطهری در کتاب

جاودانگی و اخلاق و همچنین در کتاب تعلیم و تربیت اسلام آورده اند - می تواند نقطه عطفی در حل این پارادوکس یا تناقض باشد. یکی «من علوی» و دیگری «من سفلی» است. شهید مطهری می نویسد: «یک خود یا یک من که خوب دیدن او عجب است. بزرگ دیدن او کبر است و خواستن او خودخواهی و مذموم است. با او باید جهاد کرد و به چشم دشمن به او نگاه کرد و با هواهای او باید مبارزه کرد و یک خود دیگر که باید آن را عزیز و محترم شمرد و باید آزادی اش، قوت و قدرتش را حفظ کرد و آلوده به ضعفش نکرد.»

اساساً این من علوی و معنوی انسان - که بعد حقیقی و معنوی انسان را تشکیل می دهد - و مشترک میان من (self) و دیگری (other) است می تواند موجهی باشد برای آدمی که «خود مجازی» اش را قربانی «خود حقیقی» یا علوی کند. در حقیقت پارادوکس اینجا حل می شود که یکی را فدای دیگری خواهیم کرد.

اساساً «خود قربانی» یا «شهادت»، به معنای از دست دادن خود نیست بلکه به دست آوردن خود و بهبودی و پیشرفت در آن است. اینجا منظور از خود، «خود حقیقی» است. در واقع چنان مرگی حیات بخش است و چنان حیاتی تنها از طریق چنین مرگی حاصل می شود. هرچند این نکته شاید، در نگاه بدوی، تناقض آلود به نظر برسد که آدمی چگونه خود را از طریق قربانی کردن بهبود و توسعه بخشد و از رهگذر مرگ به حیات و زندگی برسد ولی با توجه به دو نوع خودی که بیان شد، این تناقض قابل حل است.

نکته دیگر این است که اساساً یک چنین قربانی کردنی، زمانی به سطح تمدنی خودش می رسد که طبق حدیث قرب فرائض و نوافل، این قهرمانی و این قربانی فی سبیل الله باشد. فی سبیل الله بودن باعث می شود که قربانی و قهرمانی در مقیاس خود خدا فعال می شود و می تواند آثار اجتماعی برجای بگذارد و کاری که عملاً در راه خدا انجام نمی شود هیچ گاه نمی تواند این ماندگاری و اثرگذاری را در این مقیاس وسیع در پی داشته باشد.

نکته دیگر اینکه باید ببینیم مثل «قاسم سلیمانی» در تاریخ تمدن اسلامی و در وضعیت امروز جهان اسلام، آیا در نظام مدرن تربیت می شود یا در نظام سنتی، دینی، اسلامی و بومی. فرآیند ظهور این شخصیت ها چگونه است و واقعا آیا در دنیای اسلام در حوزه های مختلف، سلیمانی های مختلف وجود دارد؟

احصای نرم افزار تربیتی این شخصیت ها

بسیار اهمیت دارد تا بتوانیم

خودآگاهانه به تکثیر این

نسل پردازیم.

